عدم همراهی با طرفین، شیوه‌ی تعامل امام علی(علیه‌السلام) با قتل عثمان

شاگرد: شاید از همین باب دیده‌اند. چون وقتی شما پیشفرض می‌گیری‌دی که منافق است، گوی‌ای طوری است که بعداً می‌خواهد ضربه بزند.

استاد: ابوسفیان چه کار کرد؟ حاج آقا مکرر می‌فرمودند. گفت: اینجا کسی نیست؟ معروف است.

گفت: «معشر بنی‌امیة، تلقفوها تلقف الکرة»[1]؛ بعد از اینکه عثمان خلیفه شد، گفت: به دستتان آمد، مواظب باشید در نرود. به هم پاس بدهید.

گاهی ذهن بنده خیلی مشغول می‌شد؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه خون دل‌هایی خوردند. اما در این قضیه‌ای که در کتاب‌ها برخورد می‌کردم، دم و دستگاهی است. برای چه؟؛ برای مظلومنمایی تاریخی بنی‌امیه و به تبع آن‌ها اهل‌سنت، در کشته شدن عثمان. نمی‌دانم دیده‌ای یا ندیده‌ای؟ حتی آب بستن در کربلا را می‌گفتند شما آب را بستید، ما هم می‌بندیم. حاج آقا [مرحوم آیت الله بهجت] می‌فرمودند: – نقل آن را در بحارالانوار پیدا کرده‌ام - روزی که سفیانی قیام می‌کند، اولین اعلانی که می‌کند، پیراهن عثمان را می‌پوشد و می‌گوید: «انّ عثمان قتل مظلوما». در کتب اهل‌سنت این نقلش هم هست: یزید می‌خواست کارها بکند؛ سال اول سید الشهدا را شهید کرد. سال دوم و سوم ... . همین که معاویه رفت، اولین منبر یزید را ببینید؛ در مسجد اموی شام، پیراهن عثمان را پوشید و بالای منبر رفت. خیلی جالب است. پیراهن عثمان را پوشید و بالا رفت. خُب، اینها خیلی نقل شده است. می‌گفتم چطور شد؟! آیا ممکن نبود که این حربه را از دست اینها بگیرند؟! در آن شرایطی که امیرالمؤمنین علیه السلام ناظر بودند، تدبیری می‌شد ای نه؟! بعداً برای من حل شد. اصلاً طوری حل شد که الآن کالشمس برای من واضح است. وقتی آدم از بعضی از چیزها خبر ندارد، ابتدا برایش سؤال ایجاد می‌شود. من دیدم این «تلقف الکرة» که ابو سفیان گفت، عثمان به‌طور قطع اجرا می‌کرد. عبارتش را نگاه کنید، گفت: «ولو أنّ بيدي مفاتيح الجنة لاعطيتها بني أمية حتى يدخلوا من عند آخرهم»[2]؛ اگر تمام کلیدهای بهشت در دستانم باشد، تمام آن‌ها را یک جا به بنی امیه می‌دهم! خُب، اگر او بود و وقت رفتنش می‌شد، او را می‌کرد تا خلافت به دست هر کسی بیاید؟! اصلاً ممکن نبود. خیلی روشن بود که آن را به یک اموی محکم می‌داد و این ادامه داشت.

لذا این برای من حل شد؛ اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: من نه موافقت کردم و نه مخالفت، محوری بزرگ وجود داشت. اگر کشته می‌شد، این لوازم را داشت؛ می‌گفتند: خلیفه‌ی

مظلوم. اگر کشته نمی‌شد هم، ادامه می‌داد. یعنی بالریب همان چیزی را که ابوسفیان می‌خواست محقق می‌کردند. معاویه که می‌گفت: «و اللّه ألا دفان ٌدفان» یا «إلا دَفنا دُفنا»[3]، اگر همینطور روی قدرت جلو آمده بود، کارهایش را می‌کرد. در صفین دیگر آبروی برایش نماند. می‌خواست بکند اما دیگر نمی‌شد. این خیلی مهم است. لذا حضرت علیه السلام نگذاشتند این جور باشد که عثمان بماند و در آخر کل تشکیلات را به بنی امیه بدهد و آنها هم اسلام را از بین ببرند. اینها نکات مهمی است. این سؤال طلبگی به ذهن من می‌آمد، ولی بعدا حل می‌شد.

شاگرد: سوالتان چه بود؟

استاد: سؤال این بود: تا زمان سفیانی ببینید؛ مظلومنمایی اهلسنت برای کشته شدن عثمان کم نیست. ما در محیط شیعه هستیم و خبر نداریم. برای من مجالی شد؛ مدت طولانی هم شد به این مناظرات، رفتوبرگشتها و سؤال و جوابها رفتم. تجربیات حسابی به دستآمد. گاهی میدیدم آنها حاضر هستند بالاتریِن کار را بکنند، تا این بهانهی «قتل مظلوما» را جلو بیاندازند.

در غیبت نعمانی هست؛ حضرت علیه السلام فرمودند: شیطان در عصر آن روز بین آسمان و زمین ندا میدهد: «الا انّ عثمان قتل مظلوما»[4] . سبحان اللّه! یعنی تا این اندازه است! روز ظهور حضرت علیه السلام ، شیطان صیحه میزند. جالب آن حرف راوی بود. البته راوی از من بالاتر بود. اگر من بودم به محضر حضرت علیه السلام بدتر میگفتم. علی ای حال او گفت: چطور تشخیص بدهیم کدام یک از آنها درست است؟ حضرت علیه السلام فرمودند: من الآن دارم میگویم آن از ملک است و دیگری از شیطان است. از قبل دارم خبر میدهم. مخبر صادق میگوید دومین آنها از شیطان است. بعد میگوید چطور بفهمیم! تازه امر بالاتر از این است! خیلی روشن است. ما قرار است از صیحه متوجه شویم؟! اگر قرار باشد ایمان ما از صیحه باشد، شیطان هم صیحه میزند. حضرت علیه السلام میفرمایند: ایمان شیعیان ما تابع شنیدن یک لفظ نیست، لذا شیطان نمیتواند آنها را گول بزند. خوشا به حال کسانی که به این صورت هستند. من که عرض کردم پشت خط هستم. خدا رحم کند.

شاگرد: فرمودید ذهن من را درگیر کرده بود. چه چیزی درگیر کرده بود؟

استاد: عرض کردم چرا تدبیری نشد که کشته شدنِ عثمان، به این صورت پیش نیاید؟ البته حضرت علیه السلام اقدام کردند. یکی از بالاترین واسطهها هم خود حضرت علیه السلام بودند. در مباحثهی دیروز ما که مسأله قرائات بود، روایتی بود که پنجاه بار خواندهایم. روایت در المصاحف ابن ابی داود است؛ میگوید آن مصریها که آمده بودند، گفتند ما قبول داریم علی علیهاالسلام واسطه شود. حضرت علیه السلام مدام نزد اینها میرفتند و به خانهی عثمان میرفتند. پیغام را میبردند. یکی از اشکالاتشان این بود: «انّک بدّلت کتاب اللّه». این برای اهلسنت است. ذهبی که اینها را میآورد، فوری میگوید: «ای وحدّوهم علی مصحف واحد». میگوید خیال نکنید عثمان کار بدی کرده است، بلکه مصحف واحدی آورده است. بعد وقتی حضرت علیه السلام آمدند و گفتند آنها میگویند تو کتاب خدا را تغییر دادهای، گفت من میخواستم اختلاف نشود، الآن «اقرئوا علی ای حرف شئتم»[5]؛ خُب، اگر مشکلتان این است، هر قرائتی را که میخواهید، بخوانید. یعنی حضرت علیه السلام این همه رفتند و آمدند، اما تا آن جا نرفتند که هر جوری هست جلوی کشته شدن او را بگیرند. این سؤال برای بنده پیش آمد. چرا؟؛ چون در یک فضای جدید واقع شدم. طلبه بودم در یزد و قم. در فضایی واقع شدم و دیدم آنها بهخاطر کشتهشدن او چه کار میکنند. لذا سؤال من این بود. شبهه نبود. سؤال بود. سؤال غیر از شبهه است. سوالم این بود که چه شرایطی بود که حضرت علیه السلام تا آخر کار نگذاشتند این چیزی که این قدر بهانه دست اینها است که شیطان هم در

روز آخر می‌گوید: «أال انّ عثمان قتل مظلوما»، چرا حضرت علیه السلام نگذاشتند این بشود؟! بعدا برای من حل شد. شما هم دنبال اینها باشید، برای شما کالشمس می‌شود. گاهی این جریانات برای خود آدم واضح می‌شود که به چه صورت است.

---

[1]. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳و أخبار الدولة العباسية، ص ۴۷.

[2]. ابنکثیر دمشقی، البداية والنهاية، ج ۷، ص ۲۰۰.

[3]. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴.

[4]. نعمانی، كتاب الغيبة، ج ۱، ص ۲۶۲.

[5]. ابنابیداود، المصاحف، ص ۱۳۷.

بازبینی #2
ایجاد شده 11 فوریه 2024 11:18:43 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 فوریه 2024 14:33:38 توسط ... .